

حدود ۸۵ درصد از رانندگانی که باعث تصادفات مرتبط با خواب می‌شوند، مرد هستند و حدود یک سوم آنها حداکثر ۳۰ سال سن دارند.



خصیلت امدادگری و امدادگر کودک‌های یک زن

روناک رستمی بانوی امدادگر ۲۷ ساله که با ۱۱ سال سابقه عضویت در هلال احمر همچنان فعالیت دارد می‌گوید از کودکی روحیه کمک کردن به دیگران را با خود داشته است. مثل همه خواهرهای بزرگتر حواسش به همه چیز بود. برادرها و خواهرهای کوچکتر که هنگام بازی صدمه می‌دیدند، با چشم‌های گریان سراغ او می‌آمدند. خواهر بزرگتر، پرستار مادر بزرگ و عصای دست همه بود.

خاطرات زلزله

کودکی که بعد از ۴۰ روز به حرف آمد!

روناک حوادث تلخ و شیرین بسیاری از زلزله در خاطر دارد، اما مثل رسالت این روزهایش یعنی برگرداندن امید به بچه‌های زلزله‌زده، از ماجراهای دردناک می‌گذرد و خاطرات شیرین را بر ایمان تعریف می‌کند. ماجرای پسر خردسالی که پس از وقوع زلزله و صحنه‌های دلهره‌آور بعد از آن، ۴۰ روز لب به سخن باز نکرده بود اما اولین کلامی که به زبان آورد، امید را دوباره به اعضای خانواده و هم‌محله‌ای‌هایش برگرداند. رستمی می‌گوید: «التهاب روزهای اول که فروکش کرد و امدادگران هلال احمر توانستند احتیاجات اولیه را برطرف کنند، وظیفه ما به‌عنوان مددکار سنگین‌تر شد. روستا به روستا می‌رفتیم و به کودکان و افرادی که در اثر زلزله آسیب‌های روحی سختی دیده بودند، کمک می‌کردیم. بیش از یک‌ماه از زلزله گذشته بود که به روستای حسن سلیمان رفتیم. مادری جوان در حالی که دست پسر خردسالش را گرفته بود، نزدیک من آمد. چشم‌هایش پر از اشک بود. می‌گفت از شب وقوع زلزله تا همین حالا پسرش حتی یک کلمه به زبان نیاورده. دهین بچه‌ها با شوق و ذوق عروسک‌ها و اسباب‌بازی‌هایی که با خودمان برده بودیم را میان خودشان قسمت می‌کردند اما او با چشم‌های بهت‌زده گوشه‌ای ایستاده بود.» رستمی مکث می‌کند و ادامه می‌دهد: «به چادر نشان رفتیم. چند ساعتی با او بازی کردم و برایش قصه و شعر خواندم. از مادر و پدرش هم خواستم به بازی ما اضافه شوند. هنوز آفتاب غروب نکرده بود که در میان تعجب همه ما، گفت: خاله من خیلی از زلزله می‌ترسم. همین یک جمله کافی بود که چشم‌های مادرش این‌بار پر از اشک شوق شود. وقتی می‌رفتیم، به او قول دادم برایش یک دوچرخه کوچک هدیه بیاورم. ۲ ماه بعد که دوباره به روستای آنها رفتیم، از میان جمع شاد بچه‌ها به آغوش من دوید و گفت: خاله یادت هست حرف نمی‌زدم. وقتی این را گفتم، من هم به جمع شاد آنها پیوستم اما هنوز نتوانستم قول دوچرخه را عملی کنم.»



کانکس شادی

این روزها ما اخیابان شاهدسرپل ذهاب، همان محله‌ای که روناک رستمی و همسایه‌هایش هنوز دورهمی‌های عصرگاهی خانم‌های همسایه و بازی و شادی بچه‌های کوچ‌ها را یادنبرده‌اند، حال و هوای دیگری دارد. اگر چه به جای خانه‌های قدیمی و باصفا، همه جا پر از کانکس و چادر است، اما صفا و صمیمیت همسایه‌ها همان حال و هوای گذشته را برای بازماندگان زنده می‌کند. حال و هوای آشنایی که بدون شک مدیون تلاش‌ها و زحمات شبانه‌روزی دختر قهرمان محله است. جایی که یک کانکس کوچک که اگر چه در ظاهر شبیه بقیه کانکس‌هاست، اما واقعاً تبدیل به خانه امید این روزهای اهالی محله شده است. رستمی می‌گوید: «بچه‌ها نباید بازی و شادی را از یاد ببرند. اصلاً صدای قهقهه آنهاست که غم و اندوه خیابان شاهد را از بین می‌برد. روزهای بعد از زلزله دیدیم بچه‌ها دیگر نمی‌خندند. مادران و پدران در غم و اندوه فرو رفته‌اند و کسی به فکر آنها نیست. باید کاری می‌کردم. تخصص مددکاری و بازی‌درمانی با کودکان بود، بنابراین از پس این کار برمی‌آمدم. موضوع را که به اعضای خانواده‌ام گفتم، آنها هم با من همراه شدند. خانواده ما پر جمعیت است و به همین دلیل به ما ۲ کانکس داده بودند. ما درم گفت، بقیه اعضای خانواده در چادر زندگی می‌کنیم و تو این کانکس را وقف بچه‌ها کن. حالا این کانکس تبدیل به محل بازی بچه‌ها شده است. دور هم جمع می‌شویم و نقاشی می‌کشیم. قصه‌گویی و شعرخوانی و کارگاه عروسک‌سازی هم داریم. بازی می‌کنیم و بچه‌های خیابان شاهد حالا خوشحالند.» رستمی با وجود اینکه یکی دو روز در هفته به روستاهای محروم سر می‌زند، در همین کانکس برای مادران و بانوان خیابان شاهد هم جلسات مشاوره برگزار می‌کند. خودش می‌گوید: «از مادران خواسته‌ام درد دل‌ها، خاطرات بد و خوبی که از زلزله دارند، مشکلاتی که اکنون با آن درگیر شده‌اند و... را با من درمیان بگذارند تا با کمک هم از این بحران عبور کنیم.»



کرمانشاه منتقل کردند.

تولد یک قهرمان

قهرمان قصه ما اما از روی تخت بیمارستان کرمانشاه متولد می‌شود. با تمام زخم‌هایی که ماندن زیر آوار خانه برایش به ارمان آورد، به کمک همشهریان آسیب‌دیدهای می‌شتابد و مثل همیشه نقش خواهر بزرگتر را برای آنها بازی می‌کند. وقتی از آن تصمیم شجاعانه می‌پرسیم، می‌گوید: «وقتی به هوش آمدم روی تخت بیمارستان بودم. صدای شیون و ناله مادران تمام راهروهای بیمارستان را پر کرده بود. در همان اتاقی که بستری بودم، لحظه‌ای دست رفتن یک کودک را کنار مادرش دیدم. تصاویر مناطق زلزله‌زده کرمانشاه، خانه‌هایی که دیگر سر جایشان نبود، پداری که غم از دست دادن فرزند کمرشان را خم کرده بود، اجازه نداد دیگر روی تخت بیمارستان بمانم. راستش ۳ روز من را روی تخت نگه داشتند. روز آخر به برادرم گفتم فرم ترخیص را برام بیاورد. گفت با این حالت نمی‌توانی بروی. گفتم درس نتواندم که حالا از روی تخت بیمارستان این صحنه‌ها را تماشا کنم.» حرف‌ها که به این‌جا می‌رسد با همان غروری که در صدایش موج می‌زند، ادامه می‌دهد: «الاخره پیروز شدم و من را از بیمارستان مرخص کردند. قبل از وقوع زلزله به‌عنوان مددکار به کمک مردم بخش‌های دشت ذهاب و پشت تنگ می‌رفتم. از آن جایی که شناختم نسبت به این دو منطقه زیاد بود، خودم را به امدادگران رساندم و به این دو روستا اعزام شدم. خیلی‌ها عزیز از دست داده بودند. بنابراین مداخلات روانی بسیار مهم بود، اما شیرین‌ترین خاطراتی که از همان روز نخست حضورم در مناطق زلزله‌زده دارم، نجاست جان یک مادر بزرگ است. امدادگران فرزندان و نوه‌هایش را از زیر آوار بیرون کشیدند اما خبری از مادر بزرگ نبود. به یکی از نوه‌ها که دلناری می‌دادم، شنیدم مادر بزرگش یار آخر در آشپزخانه بود. به همراه یکی از امدادگران دوباره سراغ آوار خانه رفتیم و مادر بزرگ ۱۰۰ ساله را که درست کنار یخچال و زیر آوار سالم مانده بود، پیدا کردیم. هنوز هم با این خانواده‌ها ارتباط دارم.»

تمام آرزوهای من!

با تمام تلاش‌هایی که جمعیت هلال احمر و دیگر نهادها و نیز اقشار مختلف مردم برای کمک به زلزله‌زدگان کرمانشاه انجام داده‌اند، اما واقعیت این است که هنوز هم خانواده‌های آسیب‌دیده دبار مردان و زنان غیور، کمبودها و احتیاجات بسیاری دارند. زندگی در کانکس‌ها و چادرهایی که با گرم شدن هوا دشوارتر از قبل خواهد شد تا کمبود امکانات بهداشتی و درمانی. با این وجود وقتی از روناک رستمی می‌پرسیم حالا که به‌عنوان یک امدادگر داوطلب هلال احمر و مددکار اجتماعی، خودش را وقف کمک به بچه‌ها و خانواده‌های آسیب‌دیده کرده، چه نیازهایی دارد، باز هم از دغدغه‌هایش برای کودکان می‌گوید. خواسته‌اش کانکس بزرگتری است که بتواند از بچه‌های بیشتری میزبانی کند و کتاب‌های قصه و عروسک‌هایی که لبخند را به لب کودکان زلزله‌زده خیابان شاهد سرپل ذهاب بیاورد. این روزها روناک رستمی تمام فعالیت‌هایش را به تنهایی انجام می‌دهد و تعداد مراجعه‌کنندگان هم زیاد است. او امیدوار است بتواند از کمک افراد داوطلبی که تعدادشان در خانواده هلال احمر هم کم نیست، برای شاد کردن دل بچه‌های محله‌اش استفاده کند.



پذیرش آگهی‌های روزنامه شهر وند:
 ۴۴۹۵۶۲۰۰ - ۲
 shahrvand.agahia@gmail.com

اینترنت پرسرعت ثابت

#شتاب بگیر!

بدون محدودیت مکانی
قابل استفاده فوری



TD-LTE



۱۵۴۴ | asiotech.ir

کسی که برای بچه‌های شهرش سنگ تمام می‌گذارد دختر قهرمان سرپل

حسن حسن‌زاده از دل حادثه برخاسته؛ از میان آوار خانه‌های ویران شده شهر. حتی زخم‌های فراوان تن و سنگینی آوار غم و اندوه دوستان از دست رفته هم مانع بر خاستنش نشد. با ۱۵۰ پخیه و آرام جسمی به جامانده از شب تلخ زلزله، در قامت یک امدادگر تمام‌عیار سراغ مردم ديارش رفت. بانوی امدادگری که در آن لحظه‌های سخت، در دورنچ روحی و جسمی‌اش را به دورترین نقطه عالم تبعید کرد تا به مردم شهرش سرپل ذهاب نزدیک‌تر شود. جایی که زنان و کودکان داغ‌دیده ورنج کشیده به‌دستان پر مهر و قلب مهر‌بانش احتیاج داشتند تا تن زخمی‌شان تیمار و روح رنج کشیده‌شان آرام شود. «روناک رستمی» داوطلب هلال احمر سرپل ذهاب از روز سوم وقوع زلزله بود که خود خواسته از بیمارستان ترخیص شد تا بی فکر زخم‌های جسمی و روحی‌اش در کمک‌رسانی به هم‌ولایتی‌های آسیب‌دیده‌اش نقش داشته باشد. او هنوز هم پای کار است و با تمام توان برای لبخند شادی بچه‌های خیابان شاهد، محله‌ای که دیگر نیست اما مرهم‌دانش هنوز استوارند، تلاش می‌کند.

از کودکی مددکار بودم

۱۶ سالش که شد هلال احمر را شناخت و حالا می‌گوید همان آشنایی بود که باعث شد مسیر زندگی‌اش را انتخاب کند. خودش می‌گوید: «وقتی در مدرسه درس می‌خواندم با هلال احمر آشنا شدم. انگار همان چیزی بود که همیشه دنبالش بودم. راستش وقتی فهمیدم نه‌ای وجود دارد که افراد بدون هیچ چشم‌داشتی به دیگران کمک می‌کنند و به معنای واقعی به دل‌خطر می‌زنند تا شخص دیگری زنده و سلامت بماند بدون درنگ جذب آن شدم. دوره‌های کمک‌های اولیه را گذراندم و عضو داوطلب هلال احمر شدم.» رستمی در دانشگاه، مددکاری اجتماعی خوانده تا به قول خودش برای کمک به دیگران مفیدتر باشد؛ رشته تحصیلی‌ای که این روزها از او یک قهرمان واقعی در شهر زلزله‌زده‌شان ساخته و دعای خیر خیلی‌ها را بدردقه راهش کرده است. می‌گوید: «مددکاری خواندم تا بتوانم به‌عنوان عضو داوطلب هلال احمر کمک‌حال افراد نیازمند به کمک باشم.»

خانه‌هایی که دیگر نیست

اما عضویت در هلال احمر و دیدار با خانواده‌های محروم روستاهای کم‌برخوردار کرمانشاه برای روناک رستمی در حکم